

سیدعباس رفیعی پور علویچه

زیارت

زیارت چر؟

۱۲

زیارت در اسلام به ویژه در فرهنگ غنی تشیع از جایگاه والایی برخوردار است. اولیای الهی و ائمه‌ی معصومین (علیهم‌السلام) پیروان خود را دعوت به زیارت کرده‌اند و پاداش فراوان برای «زائر» بیان شده است. در زیارت، قبل از برهان و فلسفه چینی، شور و عشق و محبت نهفته است. وادی زیارت، بیش از آن که وادی معقولات و محاسبات عقلی باشد، وادی دل و جذبه‌ی درون است.

در این جا پیش از آن که «عقل» محاسبه کند، دل فرمان می‌دهد. زائر اگر بداند و بشناسد که مورد زیارت کیست، دیگر نمی‌پرسد: «کجاست؟» به راه می‌افتد و همچون موسی (علیه‌السلام) در پی «عبد صالح» روان می‌گردد. آن چه زائر را به پیمودن این راه وا می‌دارد، کشش درونی و علاقه‌ی قلبی اوست، چرا که اگر عشق آمد، خستگی رخت بر می‌بندد. «آنچه در راه طلب خسته نگردد هرگز

پای پربله و بادیه‌پیمای من است» شوق دیدار محبوب، انسان عاقبت طلب را بادیه‌پیمای می‌سازد. به خصوص اگر عشق راستین به خدا باشد که معشوق کامل و محبوب مطلق است و پیوند با او، سوزنده و سازنده است و به فرموده‌ی امیر بیان، حضرت علی (علیه‌السلام): «حب الله نار لا تمر علی شیء الا احترق و نور الله لا یطلع علی شیء الا اضاء» (محبت خدا آتشی است سوزان و نور خدا، فروغی است، روشنگر)

و به قول میکلائل آنژ (تندیس‌پرداز ایتالیایی): «عشق، شهری است که خداوند به انسان داده تا با آن نزد وی پرواز کند»^(۲)

عشق، معمار عالم و آبادکننده‌ی دل است و دانشمند دیگری می‌گوید: «یک قلب می‌تواند هزار سال فکر خود را به کار برد، لیکن به قدر آن چه عشق، یک روز یاد می‌دهد، کسب نتواند کرد»^(۳)

و حافظ در این خصوص می‌گوید: «ناز پرور تنعم نبرد راه به دوست عاشقی شیوه‌ی رندان بلاکش باشد» عاشق محبت خدا و اولیای خدا، سر برکف می‌نهد و در کوی دوست می‌رود و راضی است به هر چه او بپسندد، چه راحت، چه رنج، چه غم و چه شادی و به قول باباطاهر:

یکی درد و یکی درمان پسندد
یکی وصل و یکی هجران پسندد
من از درمان و درد و وصل و هجران
پسندم آنچه را جاتان پسندد
داغ محبت خدا و رسول و اهلبیت (علیهم‌السلام)

برسینه داشتن، همراه است، با رنج‌ها و مشقت‌هایی که در راه این محبت است. مگر می‌توان از دشت‌ها به سوی خانه و دیار محبوب، گذر کرد و خار بیابان را در پای ندید؟!

نتیجه‌ی محبت و دوست داشتن ائمه (علیهم‌السلام)

بعضی شیعیان خدمت ائمه‌ی اطهار (علیهم‌السلام) می‌رسیدند و ابراز می‌کردند که ما، شما اهل بیت را دوست می‌داریم و آنان در پاسخ می‌فرمودند:

«من احبنا اهل البيت فليعد للفقر - أو للبلاء - جلباباً»^(۴)
«کسی که ما اهل بیت را دوست دارد؛ آماده‌ی سختی باشد و تن پوشی از فقر و محرومیت برای خود آماده سازد.»

و در فرهنگ جامع تشیع، معشوق‌های برین، خدا و رسول و ائمه‌ی اطهار (علیهم‌السلام) صدیقین، شهیدان و پاک‌مردانی هستند که در احیای مکتب، جان در طبق اخلاص نهادند و لایق محبت شدند. به تعبیر زیبای امام صادق (علیه‌السلام):
«هل الدین الا للحب»^(۵)

(دین، چیزی جز محبت نیست.)

پس محبت پشتوانه‌ی زیارت است.

زیارت، زبان علاقه و ترجمان وابستگی قلبی و نمودی از احساس شوق درونی و نشانی از محبت و دلیلی بر عشق و علامتی از تعلق خاطر است.

فیض حضور

اگر در مدار عشق قرار گرفتی و در قلمرو محبت ائمه و اولیاء وارد شدی، این محبت چاره ساز است.

مگر می‌شود انسانی خدا را دوست بدارد؛ ولی خدای سبحان او را دوست ندارد؟ مگر می‌شود شیفته‌ی پیامبر شد؛ ولی پیامبر نسبت به عاشقش بی‌توجه باشد؟ مگر می‌شود کسی خدا را یاد کند، همان‌گونه که فرموده است:

«فاذکرونی اذکرکم»^(۶)

(مرا یاد کنید، تا من هم به یاد شما باشم)؛ ولی خداوند او را یاد نکند؟ وقتی زیارت شونده، در خاطر زائر باشد، زائر هم در خاطر او است.

وقتی به پیامبر و امام معصوم و امام زادگان سلام می‌دهیم، آنان توجه دارند و جواب سلام ما را می‌دهند.

در زیارت‌نامه‌ها، در موارد متعددی چنین تعبیری وجود دارد که خطاب به مزور گفته می‌شود:

«اشهدانک تشهد مقامی و تسمع کلامی و تردّ سلامی»

یعنی شهادت می‌دهم که تو شاهد این مقام و موقعیت زیارت من هستی و سخنم را شنیده و سلامم را پاسخ می‌گویی.

در این خصوص از پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نقل شده است:

ان لله ملائكة سياحين في الارض يبلغوني عن امتي السلام^(۷)

یعنی خداوند را فرشتگانی است که روی زمین می‌گردند و سلام‌های امت مرا به من می‌رسانند.

و در روایت دیگر فرموده است:

من سلم علی فی شیء من الارض بلغته و من سلم علی عند القبر سمعته^(۸)

یعنی هر که بر من سلام دهد در جایی از زمین، به من رسانده می‌شود و اگر کنار قبرم سلام بدهد، می‌شنوم.

هنگامی که زیارت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در حال مرگ و حیات یکسان است و آن حضرت و دیگر معصومین (علیهم‌السلام) به سلام ما پاسخ می‌دهند و این جاست که دیگر محبت، یک‌طرفه نیست.

و چه نیک سروده است اقبال لاهوری از مددخواهی خدا و رسول:

«فقیرم از تو خواهم هرچه خواهم دل کوهی خراش، از برگ کاهم
مرا درس حکیمان درد سر داد که من پرورده‌ی فیض نگاهم»
آری «زیارت» نشانه‌ی جهت‌گیری انسان است. الهام‌بخش و آموزنده است. الهام‌گرفته از اسوه‌ها است. خط دهنده است. تعظیم شعایر است. تقدیر از فداکاری‌ها و تجلیل و گرامی‌داشت فضیلت‌هاست. زمینه‌ساز شناخت و تربیت است. بالا برنده است. تعالی‌بخش است و پرورش یافتن از «فیض نگاه» است. زیارت، یا تجدید عهد با «خط امامت» است، یا میثاق با «خون شهید»، یا پیمان با «محور توحید» و «بیعت با رسالت و وحی» است.

زیارت از منظر ثامن الحجج علی بن موسی الرضا (علیه‌السلام):

امام هشتم شیعیان جهان در مورد عهد و پیمانی که هر امامی برگردن رهروان خود دارند، فرموده است:

ان لكل امام عهداً فی عنق اولیائه و شیعه و ان من تمام الوفاء بالعهد زیارة قبورهم فمن زارهم رغبة فی زیارتهم و تصدیقاً بما رغبوا فیه کان ائمتهم شفعا لهم يوم القيامة^(۹)

یعنی: برای هر امامی به گردن شیعیان و هوادارانش پیمانی است و جمله‌ی وفا به این پیمان، زیارت قبور آنان است. پس هرکس از روی رغبت و پذیرش، آنان را زیارت کند، امامان در قیامت شفیعان آنان (او) خواهند بود.

بر اساس همین وفای به عهد است که شیعه همواره در احیای نام و یاد و زیارت قبور اولیای دین، چه رنج‌ها که کشیده و چه شهیدها که داده است و هم اکنون نیز این خط ایثار و شهادت تداوم دارد.

آری، زیارت تداوم همین خط است و تبرک و توسل و استشفاء و استشفاع، فیض‌گیری از آن معنویات است، که سیره و روش گذشتگان صالح ما نیز همین بوده است.

.....پی‌نوشت:

۱. میزان الحکمة، ج ۲، ص ۲۲۶
۲. عطر اندیشه‌های بهاری، ترجمه حسین سیدی، ص ۱۶۵
۳. چکیده‌ی اندیشه‌ها، ج ۱، ص ۲۵۱
۴. میزان الحکمة، ج ۲، ص ۲۴۰
۵. بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۲۳۷
۶. سوره‌ی بقره، آیه ۱۵۲
۷. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۴۶
۸. همان.
۹. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۵۳، حدیث ۵

یدالله آشپز محله‌ی خودمان است. پس چطور... او دستش را روی شانه‌ی طبایخ گذاشت. طبایخ برگشت و او را نگاه کرد. پیرمرد با لهجه‌ی غلیظ اصفهانی گفت: «شوما که...» طبایخ گریه کرد و گفت: «درست است! من بدنم لک و سپس بود. می‌بینی که حالا خوب شده‌ام...» از گفتگوی آن دو، بقیه‌ی مستمعین نیز توجهشان جلب شده بود. کم‌کم دور آشپز شلوغ شد. آشپز گریه می‌کرد. لایه‌لای گریه‌اش چیزی می‌گفت و مردم هاج و واج او را می‌نگریستند.

مجلس روضه آشکارا به هم خورده بود. واعظ، بالای منبر سعی می‌کرد مجلس را جمع و جور کند، ولی نمی‌شد. بالاخره، کلامش را قطع کرد و

طبایخ پیچ کوچ که پیچید، صدای روضه واضح‌تر شد و دل طبایخ بیش‌تر به شوق و طیش افتاد.

در خانه‌ی وقفی بزرگ محله، هر سال این موقع، پرچم سیاه مرثیه خوانی امام حسین (علیه‌السلام) را بالا می‌بردند. واعظ مشهور شهر اصفهان را دعوت می‌کردند و از بعدازظهر صدای روضه بلند می‌شد.

طبایخ از دالان قدیمی خانه‌ی وقفی گذشت و سر جای هر روزش رفت و نشست. چشمش که به منبر امام حسین (علیه‌السلام) افتاد هق هق گریه‌اش بلند شد. پیرمرد کنار دستش با تعجب او را نگریست و با خود گفت: آقا که هنوز روضه نخوانده و دوباره طبایخ را نگاه کرد. این بار چیز تازه‌ای دید و گفت: «حاج یدالله...» و شک کرد. پیش خود گفت: «این حاج

طیبت‌هایی
پیرانشقا
محمدحسین فکور